

## پیوند ترانه های عامیانه

ترانه های عامیانه یا آواز های مردم یعنی اشعاری که در میان توده ملت ها رواج دارد و اغلب بدون آنکه تاریخ پیدایش یا گوینده و سراینده شان معلوم باشد همراه با آوازهای گیرا و جذاب خوانده می شود یکی از پربهاترین ذخایر گنجینه فولکلوری هر ملت میباشد.

در این اشعار، اغلب بزبانی بسیار ساده و لطیف پاکترین و خالص ترین احساسات و عواطف هنری طبیعت آدمی و تمناهای او بیان می شود. بطور کلی سادگی در احساس، اندیشه، تشبیه و بیان خصوصیت نمایان تمام اشعار عامیانه است و ازین لحاظ است که اغلب میان آنها شباهتی فوق العاده بنظر می رسد.

در کشور پنهانورما که قرن ها قبایل و طوایف مختلفی بصورت پراکنده و دور از هم در آن زندگی کرده اند می توان مجموعه ای از اشعار عامیانه جمع آوری کرد که در میان آنها شباهت های فراوانی وجود دارد.

در مجموعه هفتصد ترانه روستائی که آقای کوهی کرمانی چند سال پیش انتشار داد و در آن ترانه ها و اشعاری از نواحی مختلف ایران گرد آمده است این شباهت ها منعکس است.

افسوس که هنوز مجموعه کاملی از ترانه های عامیانه مردم ایران جمع آوری نشده است در صورتی که باهمت و پشتکار و علاقمندی می توان مجموعه گرانبهایی از اشعار و ترانه های سراسر ایران جمع آوری کرد که نه فقط از نظر فولکلور ملی ما پر ارزش خواهد بود بلکه در گنجینه فولکلور جهانی نیز جای ارجمندی بدست خواهد آورد.

گفتیم که در میان ترانه ها و اشعار نواحی مختلف که در طی قرن ها سینه بسینه و دهان بدهان نقل شده اند شباهت های فراوان وجود دارد.

این شباهت در اشعار عامیانه و محلی ایران هم از حیث قالب و شکل است و هم از نظر مضمون و موضوع.

شکل این ترانه ها تقریباً همیشه دوبیتی است و یا بصورت دوبیت است که هر کدام از مصرعهای آن قافیه ای جدا گانه (شبهه مثنوی) دارند.

اما از نظر مضمون و موضوع هم شباهتشان از این جهت است که در تمام آنها عواطف ساده، عشق های بی پیرایه، تمنیات صریح، آرزوهای جوانی، دردهای هجران و دوری بالطف و صداقت و بدون تکلف و پیچیدگی بیان شده است.

این شباهت در مضامین اشعار منحصر به اشعار عامیانه ملت بخصوصی

نیست بلکه می توان نشانه های آن را در میان ترانه های ملتهای مختلف در قاره های مختلف و در میان نژادهای مختلف پیدا کرد .

این شباهت بزرگ و کلی اگر در شکل و قالب زیاد نیست در مفهوم و مضمون و حتی در نوع بیان مفاهیم فراوانست زیرا طبیعت و غرایز و تمنیات آدمی تقریباً در همه جا در برابر تأثیرات خارجی به یک شکل متأثر می شود و بهیچان می آید .

در همه جا انسان در برابر زیبایی و عظمت طبیعت، در برابر مناظر ستاره ها و آسمان، در برابر احساس عشق، در برابر بهار و پاییز، در برابر گل و گیاه، در برابر ابرها و پرندگان عواطف و هیجانانش تقریباً بیک صورت برانگیخته میشود و آرزوهایش شکل واحدی را بخود می گیرد و نتیجه این می شود که در محصول این احساسات و بیان ساده آنها یعنی در اشعار و ترانه های عامیانه هم ، مثل سایر مظاهر بیان عواطف روحانی ، پیوندها و قرابت ها و شباهت هایی بوجود می آید.

« کلودروا » که یکی از نویسندگان نامدار فرانسویست از سالها پیش به جمع آوری مجموعه فولکلوری مردم فرانسه مشغول است که قسمتی از آنها را در کتابی بنام « گنجینه اشعار عامیانه فرانسوی » انتشار داده است.

همین نویسنده در سالهای اخیر سفری بچین رفت و در آنجا نیز چند نمونه از اشعار عامیانه و ترانه های مردم چین را جمع آوری کرد و پس از مراجعت خود دو کتاب درباره چین انتشار داد یکی بنام « کلیدهایی برای چین » و دیگری « چین در آئینه » که در آنها قسمتی از این اشعار و ترانه ها را هم نقل کرده بود.

چندی پس از انتشار این دو کتاب یکی از خوانندگان که هر سه کتاب سابق الذکر را خوانده بود بالحنی تمسخر آمیز برای نویسنده نوشت که گویا در موقع تنظیم یادداشتهاش برای کتابهای مختلف خود دچار اشتباه شده و اشعار محلی چند ولایت چینی و فرانسوی را بجای هم نقل کرده است. در واقع ترجمه متن ترانه های چینی که انتشار یافته بود بقدری به اشعار و ترانه های ولایتی فرانسه شباهت داشت که ممکن بود هر خواننده دیگری هم به چنین فکری بیفتد.

این شباهت نه فقط میان اشعار عامیانه چین و ترانه های مردم ولایتی فرانسه وجود دارد بلکه می توان نمونه های آن را در میان ترانه های مردم کشور های دیگر هم سراغ کرد.

مثلا ترانه ای اسپانیایی می گوید:

دلَم می خواهد که

اشکهای چشمت شوم

تا بروی گونه ات بدوم

بر پستانهایت بلغزم

و در قلبت جای گیرم.

تقریباً می توان شبیه این مضمون را در این ترانه عامیانه ایرانی هم دید

که می گوید :

بقر بون سروسیمات کردم

بلا کردون سرتاپات کردم

چود کمه سر نهیم بر روی سینت

چوقیطون دور پستونات کردم

یا مثلا ترانه ای بلغاری می گوید:

وقتی که از آن راه می گذری

از آن راه پر گردوغبار

شبمی میشوم

وز بین را مرطوب می کنم

تا بپراهن ابریشمینت

کثیف و خاکی نشود

وقتی که از آن راه می گذری

از آن راه خیس و گل آلود ،

آفتابی می شوم

و گل راه را خشک میکنم

تا دامن بلند پرچینت

کثیف و گلی نشود.

در این ابیات ترانه های عامیانه ایرانی نیز همین مضمون بر سر راه معشوق قرار

گرفتن بچند صورت زبردیده می شود:

سر راحت نشینم فال گیرم

اگر قاصد بیاد احوال گیرم...

سرراحت نشینم خسته خسته  
گل ریخون بچینم دسته دسته ...

سرراحت نشینم گل بریزم  
اگر خنجر بیارد ورنخیزم ...

سرراحت بریزم نرمه قند  
بریزم اشک خونین تا کمر بند

گل خیری خیابونت بکارم  
خودم باغبون شوم آبش بدارم  
خودم باغبون شوم تا موسم گل  
که تا سر گل شوی در نو بهارم

تغییر شکل یافتن و بصورت دیگری درآمدن برای راه یافتن به محبوب  
نیز در اشعار عامیانه همه ملتها وجود دارد و خود وجه تشابهی میان ترانه های  
ملت های مختلف می باشد. مثل ترانه ای چینی این آرزو را بصورت زیر بیان  
می کند :

ای کاش آئینه تومی شدم  
تا همیشه زیبایی ترا نشانم می دادم .  
ای کاش کمر بند سرخ تومی شدم  
تا همیشه ترا در بر می گرفتم .  
ای کاش نی تومی شدم  
تا همیشه لبم بر زبان تومی بود .  
ای کاش گربه سفید و سیاه تومی شدم  
تا همیشه در چینهای دامنم خرمی کردم

همین میل در ترانه ای یونانی (از قرن پانزدهم یا شانزدهم) چنین بیان  
می شود :

ای کاش پرستو بشوم تا به خوابگاه تو راه یابم  
آشیانه ام را در میان بالشهایت بیا سازم  
هر روز ترا با او از خود بیدار کنم تا مرا فراموش نکنی  
و تو، محبوبم، در تمام عمر بیاد من باشی

درچند بیت و چند ترانه عامیانه ایرانی هم همین میل به «تغییر شکل»  
بامضامین زیر بیان شده است :

الهی من شوم دستمال دست  
که هر دم پاک کنی چشمان مستت ..

درخت آلو بالو میشوم من  
غلوم شهر بانو می شوم من  
همان وقتی که از حموم در آیه  
جلو باش آب و جارو میشوم من

دوتا باهم نشینیم بر لب جو  
گلی که آب بیاره می کنیم بو  
گلی که آب میاره بونداره  
خودم گل می شوم یارم کند بو

لب بوم آمدی چادر سر انداز  
مرا طوق طلا کن کردن انداز  
اگر طوق طلا قرمی نداره  
مرا فیروزه کن کنج لب انداز

اگر در مجموع ترانه های عامیانه ملت های مختلف جستجو شود چه بسا  
که حتی يك کشور هم نباشد که در آن، مضمونی با اثر کیبات «دلم می خواهد...»  
یا «ای کاش...» یا شبیه آنها سروده نشده باشد یا مضمون آرزوی تغییر صورت  
یافتن در آن دیده نشود، و خود همین صفات است که نوعی قرابت و خویشاوندی  
میان اشعار و ترانه های عامیانه ایجاد می کند.

بطور کلی و بهمان علت که احساس آدمی در همه جا وجوه مشترکی  
دارد شباهت و پیوند و قرابت تنها به اشعار عامیانه منحصر نمی گردد بلکه از قدیم-  
ترین ایام تا امروز در اشعار و آثار ادبی ملت های مختلف شباهت ها و قرابت هایی  
دیده می شود.

چه بسیار مضامین و تشبیهات و احساساتی که در اشعار ایرانی بهمان  
صورتی بیان شده است که در اشعار ملت های دیگر هم گفته شده و چه بسیار آرزوها

که در هنگام بیان يك ، حالت را بخود گرفته است .  
 « گابریل ژرمن » نویسنده فرانسوی اخیراً کتابی مشتمل بر تحقیق و مطالعه درباره افسانه‌های حماسی یونان باستان منتشر ساخت. وی در این کتاب موارد بسیاری را نشان داده است که حماسه باستانی یونان با حماسه‌های باستانی هند شباهت فوق‌العاده پیدا می‌کند.

ماجرای حماسی « اودیسه » یونانی شباهتهای فراوانی با « مهاباراتا » و « رامایانا » ی هندی دارد.

بدین قرار مشابهت تخیلات و احساسات فقط به اشعار عامیانه و ترانه‌های مردم منحصر نیست تنها چون ترانه‌های عامیانه در همه جا شکلی ساده و ترویجی تر دارند و به طبیعت مردم نزدیک ترند شباهت و پیوند آنها هم بیشتر جلوه می‌کند .

اماریشه این شباهت هادر کجاست ؟

اغلب کوشش می‌شود که ریشه این پیوندها را که در داستانها و ادبیات عامیانه ملل مختلف بچشم می‌خورد در دورانهای باستانی جستجو کنند و آنرا با عهدی مربوط سازند که شاید اجداد ملت‌های کنونی با هم زندگی میکردند . ممکن است این نظریه تا اندازه زیادی صحیح باشد همچنانکه اثر مهاجرت‌ها ، مسافرتها و اختلاطهای گوناگون اقوام و ملل را در بوجود آوردن عواطف و احساسات مشترك نمی‌توان منکر شد اما شاید هم بتوان گفت که دلیل واقعی این پیوند و خویشاوندی و مشابهتی که هم در ادبیات و هم در فولکلور و بخصوص در ترانه‌های عامیانه بنظر میرسد از آن جهت است که انسان در همه جا انسانست و در برابر طبیعت ، زمین و آسمان ، رنج و مرگ ، آزادی و اسارت عکس‌العمل واحدی در خود احساس میکند .

بسیار عادی و طبیعی است که مرد عاشق چه چینی باشد و چه فرانسوی ، چه بلغاری و چه ایرانی ، چه اسپانیایی و چه فنلاندی آرزو کند که بصورت‌های خیالی اشک ، کبوتر ، گردن بند ، نسیم ، ستاره ، دستمال و آینه در آید تا بتواند به محبوبه خود نزدیک تر گردد و در دل او راه یابد .

در این احساس و آرزو ، شاعران نامی هم با سراینندگان گمنام ترانه‌های عامیانه وجه مشترك دارند منتهی اگر معانی و بیان در نزد شاعران ، صورت پرورش یافته و ظریف و گاهی تکلف آمیز هنری را پیدا میکنند در نزد سراینندگان اشعار عامیانه همیشه همان صورت لطیف و ساده و بی‌پیرایه طبیعی را که بسیار هم دلکش است محفوظ نگاه می‌دارد . و گرنه قدر مشترك و خویشاوندی و پیوندی که در اشعار و ترانه‌های عامیانه ملت‌ها هست ، همانست که در تمام

مظاهر ذوق و احساس یعنی در مجموع، آثار فرهنگی و هنری همه ملت ها و در هر جا که روح انسان زبان میگشاید و برای خود جلوه گاهی بدست می آورد نمایان می شود.

در واقع تمام آثاری که با دل و جان آدمی پیوند دارد، با وجود تنوع و اختلاف شکلها و رنگ ها، از سرچشمه مشترك عاطفه و احساس ناشی میگردد که در ورای ملیت ها، زبانها، رنگها و نژادها وجود مطلق روح انسان را با تمام لطف و زیبایی آفریننده اش جلوه گر میسازد.

هر ملت و هر قوم برای خود ترانه ها و سرودهایی دارد که از دل افراد ساده اش بیرون بسته است و روح آنها را در خود منعکس ساخته است و شباهت این سرودهاست که بما نشان میدهد در پشت دیوارها و مرزها و در ورای آنچه بمثل جغرافیائی و تاریخی بصورت اختلاف بچشم میخورد يك « انسان » وجود دارد که همه زیباییها از او ناشی میشود. انسانی که حساس و شاعر است زندگی میکند، عشق میورزد، بهیجان می آید و با خیال بلند پرواز خود در آسمانهای آرزو بالا میرود و همین « انسان »، همین موجود حساس و شاعر و عاشق است که باید او را سرچشمه مشترك تمام پیوندها دانست، باید او را شناخت و باید او را دوست داشت.

محمود تقضی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی